بررسی دلالت عبارت شیخ طوسی و شیخ طبرسی بر نفی سبعة احرف

«و قال الشیخ فی «التبیان»: إنّ المعروف من مذهب الإمامیة و التطلّع فی أخبارهم و روایاتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد علی نبیّ واحد غیر أنّه أجمعوا علی جواز القراءة بما یتداول القرّاء و أنّ الإنسان مخیّر بأیّ قراءة شاء قرأ و کرهوا تجری قراءة بعینها، انتهی»؛ به نظرم شاید تبیان نزد ایشان نبوده است. من عبارت تبیان را میخوانم.

> و قال الطبرسی فی «مجمع البیان»: الظاهر من مذهب الإمامیة أنّهم أجمعوا علی القراءة المتداولة بین القرّاء و کرهوا تجری قراءة مفردة، و الشائع فی أخبارهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد، انتهی. و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها**[1]**

«و قال الطبرسی فی مجمع البیان: الظاهر من مذهب الإمامیة أنّهم أجمعوا»؛ تفاوت در این است که صاحب مجمع اجماع عملی را جلو انداخته و شیخ معروفیت روائی را جلو انداخته بودند. فرقی ندارد، مطلبشان یکی است.**«علی القراءة المتداولة بین القرّاء و کرهوا تجری قراءة مفردة، و الشائع فی أخبارهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد، انتهی. و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها»**؛ ارباب قرائات چه کسانی هستند؟ عاصم و نافع و قراء سبعه. تا اینها متواتر است. اما از آنها تا حضرت دیگر متواتر نیست. اینکه هفت قرائت متواتر تا به حضرت برسد تمام نیست.

ببینید عبارت مرحوم صاحب مفتاح الکرامه یک عبارت قرص و محکمی نیست. ایشان می فرمایند «قد یعطی». در این فضایی که ما مبحث میکنیم معلوم است که ذهن مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بسیار درگیر بحث بوده است و مبادی خام بحث هم نزد ایشان متوفر نبوده. اما اگر این چیزهایی که ما در این پنج-شش سال پیدا کردهایم و در کنار هم گذاشتهایم در آن زمان نزد ایشان حاضر بود هرگز این عبارات را نمی گفتند. اصلاً جور دیگری صحبت میکردند. من تردید ندارم. چرا؟ چون آسید جواد در فضای سنگینی بودند. شاگرد وحید هستند. ولی ایشان این جور هستند. ذهن شریفشان درگیر است و لذا میگویند «قد یعطی». اما سید محمد طباطبائی رضوانالله‌علیه در مفاتیح[2] چه فرمودند؟ وقتی میخواستند اقوال را نسبت بدهند به شیخ الطائفه قول به عدم تواتر را محکم نسبت دادند.

در صفحه ۳۲۲ بود؛ فرمودند اقوال در تواتر قرائات سه تا است. یکی «إن الكل مما نزل به الروح الأمين»؛ یعنی حتی مد و اماله و وقف. این قول اول بود که فرمودند مشهور است و بعد این را انتخاب کردند. دوم این بود که من، آن جایی که معنا تغییری می‌کند -ملک/مالک،ننشزها/ننشرها- متواتر است اما آن‌هایی که به مانند مد و اماله به ادا مربوط می‌شود متواتر نیستند. این هم قول دوم بود. قول سوم این بود که «غیر متواترة مطلقاً». «الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا ولكنت من جوه اللفظ»؛ اصلاً متواتر نیست. «و هو للشیخ فی التبیان»؛ محکم می‌گویند. شیخ در تبیان فرموده‌اند «غیر متواترة مطلقاً».

خب شیخ در کجای تبیان فرموده‌اند؟ در مقدمه آن. مقدمه‌ای که اگر در کتب تفسیر و کلام و علوم قرآنی و به‌خصوص فقه آمار گیری کنید می‌بینید در هزاران مورد این مقدمه را آورده‌اند و نقل کرده‌اند. از بس که این عبارت اما‌مین تکرار شده است! اینجا هم یکی از آن‌ها است که می‌گویند که شیخ در تبیان می‌فرمایند که مطلقاً متواتر نیست.

شاگرد: وجه «قد یعطی» ایشان چیست؟

استاد:حال باید ببینیم که در ذهن ایشان چه بوده. این اصل حرف ما است.

من سؤالات ساده‌ای را مطرح می‌کنم تا جلو بروی‌م. دیدی که ما چهار حدیث در کتب روایات شیعه پیدا کردی‌م. چطور شیخ الطائفه فرمودند که در روایات شیعه معروف است که قرآن حرف واحد است اما اسمی از حدیث سبعة احرف نبرده اند و گفته‌اند «و روی العامة»؟ خب این چطور می‌شود؟ در کتاب‌های شیعه هم که هست. نمی‌توانید بگویید «المعروف من مذهب الامامیه و روایاتهم انه حرف واحد» اما اسمی از «نزل علی سبعة احرف» نبردی. این یک سؤال است. جناب شیخ جامع کلام و فقه و تفسیر و اصول است، چه چیزی هست که شیخ نداشته باشد؟! این علامه خبیری که در دهر نظیر ایشان کم می‌آید، چه شده که آن‌ها را نگفته؟ آدم وقتی مصباح المتهجد ایشان را نگاه می‌کند خیال می‌کند باری یک شخص مقدسی است که دائم یک جا نشسته و ختومات می‌خواند. آن هم سه تا است! مصباح المتهجد اکبر، اوسط و اصغر! این‌ها شوخی است؟! تفسیر تبیان را ببینید. آن هم طبق فرمایش ابن ادریس آخرین نوشته ایشان است. می‌فرمود آخرین تصنیف شیخ این است.

حال این جور خبیر بیایی و بگویی روایات امامیه این است که حرف واحد، سنی‌ها هم گفته‌اند «سبعة احرف»، ما هم می‌گوییم اجازه می‌دهیم که بخوانید؟! خب چرا اسمی نمی‌بری که در روایات ما هست؟

شاگرد: من در تبیان دیده‌ام که می‌فرمایند «ورد من عامة».

استاد: اگر در فضای مباحثه می‌خواهند عیدی بدهند، در همان فضای مباحثه عیدی می‌دهند. واقعاً این عیدی غدیریه است. ببینید چند سال پیش شما فرمودید و من هم کاغذی نوشتم و آقایان هم گذاشتند؛ راجع به چه بود؟ راجع به همین عبارت تبیان و مجمع بود. اگر یادتان باشد عرض کردم که فرمایش این بزرگواران دو چیز قطعی دارد و یک تحلیل خودشان را دارد. نوشته این‌ها هست. در قدکیه هم موجود است. من این‌ها را عرض کردم. چندین سالی هم که این‌ها را دیده بودیم و مباحثه می‌کردیم، قرائن منفصله زیادی پیدا کردم؛ بر اینکه شیخ تناقض می‌گویند؟! چطور است که خود شیخ در تبیان می‌گویند که ما سه جور اختلاف داریم؛ «لوجود فیه اختلافا کثیرا» تنها دو تا از آن‌ها است، که در قرآن نیست. یک اختلاف داریم که اختلاف الوجوه القرائات است، که وه تلائم فی الحسن و کلاهما حق.

ببینید تأکیدی بالاتر از این می‌شود؟! شیخ که بی خودی نمی‌گویند، ولو حرف دیگری را از تفسیر دیگری بیاورند، اما ایشان صاحب نظر مطلق هستند و مجتهد بالا و بالا هستند لذا حرف او را که تقلیدی نمی‌آورند. ایشان می‌گویند «وجوه القرائات کلاهما حق و کلاهما صواب». این را در

تبیان می‌گویند و در مقدمه آن هم این جور می‌فرمایند. «کلها حق» قرینه منفصله ای برای مقدمه کتاب است. من این را پیدا کرده بودم و باز هم مفصل پیدا کردم. مدتی پیش هم عرض کردم. آن هم نکات خوبی بود. تا همین امروز که می‌خواستم محضر شما بیایم، گفتم خود عبارت شیخ را با دقت بخوانم. اول و آخر آن را تمام‌ًا بخوانم؛ نه این‌که دو کلمه بیاوریم و رها کنیم و برویم. کل آن را بخوانیم و ببینیم که شیخ چه می‌فرمایند. یک چیز غیر منتظره می‌فرمایند. عرض کردم که عیدی امروز است. قرینه متصله واضح است؛ که دیگر شما به‌دنبال مفاتیح نروید. در مفاتیح بگویند شیخ در تبیان گفته‌اند که قطعا ًهیچ‌کدام متواتر نیست. قرینه متصله خیلی واضح. حال من عبارت را می‌خوانم. با همین سؤالاتی که مطرح است در محضر شما جلو می‌رویم و بعد مجمع البیان را می‌خوانیم. در عبارت مرحوم شیخ چه چیزی پیدا می‌شود.

شاگرد: الآن یکی از سؤالات را گفتید. همه این سؤالات را فهرست وار بفرمایید.

استاد: یکی این‌که چرا خود شیخ اصلا ًاشاره نکرده‌اند. دوم؛ در ذهن خود شیخ این اجماع عملی شیعه را چطور با روایات جمع می‌کردند؟ یعنی تحلیل ایشان مماشات با اهل‌سنت بوده؟ کما این‌که برگه قبلی‌ای که خدمت شما دادم همین بود. یعنی گفته ام شیخ اجماع شیعه را بر مماشات شیعه با اهل‌سنت حمل کرده‌اند. یک نحو تقیه مداراتی است. این را یادتان هست؟ نوشته شده است. این‌ها سؤالات است. سؤال بعدی؛ کاری که ابن مجاهد کرد در تحلیل ایشان چه نقشی دارد؟ حال من عبارت خودشان را بخوانم که مهمتر از همه است.

شاگرد۲: تعبیر «حرف واحد» ظاهرا ًاصلا ًدر عبارات عامه نیست. آن‌ها تنها «سبعة احرف» را دارند.

استاد: حرف واحد به معنایی که در روایت خصال بود را دارند. یعنی «ان الله یامرک ان تقرأ القرآن علی حرف واحد»، بعد حضرت طلب توسعه کردند.

من عبارت را بخوانم؛ تبیان جلد اول، صفحه شش؛ می‌فرمایند:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[3]

«**و اعلموا ان العرف**»؛ ایشان «**المعروف من مذهب الامامیه**» آورده بودند، درحالی‌که اصلا ًعبارت به این شکل نیست.«**من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء**»؛ روایاتشان می‌گوید حرف واحد اما اجماع عملی آن‌ها بر «**جواز القرائة بما یتداوله القراء**» است.«**و أن الإنسان مخير**»؛ اجماع کرده‌اند که انسان مخیر است، «**باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها**»؛ در تبیان منظور از تجوید، تجرید است.«**بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء**»؛ خود قراء یک چیزهایی را جایز نمی‌دانند، ما هم جایز نمی‌دانیم اما آن چه که نزد قراء مجاز است، اجماع امامیه است. یعنی آن چه که نزد آن‌ها مجاز است نزد ما هم مجاز است.«و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر»؛ محتملات معنایی چندتا است؛ فعلا ًآن چه که هزینه بیشتری را می‌برد باید ثابت کنیم. یعنی شیخ می‌فرمایند نزد امامیه قرائت به غیر قرائات جایزه هم جایز است، حرام نیست اما «کرهوا تجرید قراءة بعینها». «و لم یبلغوا» توضیح این «کرهوا» است؛ «**و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر**»؛ در این کراهتی که دارند به حد

تحریم نرسیده اند و منعی نکرده‌اند. اجازه می دادند حتی غیر مجاز نزد قراء را .

شاگرد: طبق قاعده «القرب یمنع الابعد»، در عبارت «بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم»، «لم یبلغوا» به قراء می‌خورد. یعنی همان مجاز را توضیح می‌دهد. اما شما به «کره‌وا» زدید.

استاد: بله . چون مجاز نزد قراء فضای خاص خودش را دارد. اگر به حد تحریم نرسند در بین قراء اصطلاح دیگری پیدا می‌کند و ربطی به آن پیدا نمی‌کند. حال این خیلی بحث اصلی ما نیست.

ات اینجا مرحوم شیخ دو چیز فرمودند، یکی اینکه در روایات شایع نزد امامیه آمده «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد» که قطعی است. نزد امامیه و بدنه شیعه واضح بوده، مکرر به گوششان خورده بود. بعد از امام صادق علیه‌السلام که «کذبوا» را هم فرمودند، دیگر بین شیعه معلوم بود. مخ آن کوبیده بود که بازتاب آن در مثل کافی شریف آمده بود. معروف همین بود و ما هم هیچ مشکلی نداریم.

دوم، اجماع عملی است که نقل می‌کنند. در آن جا هم ما یک نفر مخالف نداریم. خیلی جالب است. در طول تاریخ بزرگان شیعه تا قرن دهم بیایید –به بعد آن فعلاً کاری نداریم- یک نفر مخالف نداریم که بگوید شیعه می‌گوید شما بروید و برای خودتان یک قرائت انتخاب کنید. یعنی فتوای مرحوم آقای خوانساری که فرمودند تخییر ابتدائی است، اصلاً در بین شیعه سابقه‌ای ندارد. یعنی اصلاً نگفته اند که تو در عمر خود ای باید «ملک» بخوانی ای «مالک». اصلاً مطرح نبوده که تخییر بدوی است. آن هم مطلب خیلی مهمی است، در اجماع عملی استمراری شما حتی یک نفر مخالف هم ندارید. من به سهم خودم گشته ام. یک نفر را پیدا نمی‌کنید که بگوید باید به‌دنبال یک قرائت باشید. نه، اجازه؛ همینی که بین قراء معروف است را در اجماع عملی و خارجی آنها بوده که جایز است. این دو فرمایش شیخ است.

حال سر حدیث سبعة احرف می‌روند.

> و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم و ال معني للتشاغل بإيراداها. و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال **[4]**

«و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف»؛ یک سؤال هم در اینجا مطرح می‌شود.در شیعه هم که چهار روایت دارد. چه بسا بیشتر هم بوده باشد. خود شیخ طوسی که خیلی بیشتر از ما می‌دانستند. چون اطلاعات ایشان در آن زمان خیلی گسترده بوده اما ایشان می‌گویند «روی المخالفون»؛ یعنی سنی ها روایت کرده‌اند.

خب پس حرف نعمانی چه می‌شود؟ نعمانی هم در مقدمه تفسیری گفت، «روی مشایخنا عن اصحابنا ان القرآن نزل علی حرف واحد کلها کاف شاف». عین همین عبارتی است که شیخ در اینجا آورده‌اند. در بحارالانوار هست. در مستدرک الوسائل هم هست. من روایت را گذاشته‌ام. خب آنها هم که دارند، اما ایشان می‌گویند مخالفون.

شاگرد: از امام صادق علیه‌السلام هم هست.

استاد: بله، عن ابی عبد الله علیه‌السلام است، تا رسول الله را هم دارد.

شاگرد: عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرود.

استاد: ممکن است در نقل های دیگرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگویند که خود حضرت فرموده باشند. ولو نزد شیعه هیچ فرقی نمیکند. ولی سیاق این باشد با کثرتی که با همین تعبیر در اهلسنت هست، آن جا هم به اصطلاح حدیث آنها مقطوعه نباشد و در اینجا هم مرفوعه باشد. در اینجا احتمال مرفوعه بودن هم هست.

«و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم»؛ حال باید شروع کنیم و ببینیم شیخ چه میفرمایند. مخالفین گفته‌اند که «کثرت روایاتهم». این «کثرت» یعنی چه؟ یعنی همین چیزی که امروزه در کتابهای علوم قرآنی اهلسنت میبینید و شیعه را مسخره میکنند. میگویند «سبعة احرف» متواتر است، شیعه چرا میخواهد با متواتر در بیافتد؟! من این را متعدد دیده‌ام. الآن هم در پایان نامه های سنی ها میگویند اگر میخواهید شیعه را بشناسید آنها کسانی هستند که با متواتر درگیر میشوند. بروید نگاه کنید که متواتر هست یا نیست. میگویند این گوی و این میدان؛ مسیحی باش، کافر باش، برو ببین این حدیث متواتر هست یا نیست؟ یعنی عدم تبانی بر کذب؛ تواتر از طرق مختلف؛ تواتر تعریف دارد؛ اینها به این صورت میکوبند. این کثرتی که شیخ میفرمایند یعنی نزد آنها هم متواتر است.

«و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم»؛ این «کثرت» را داشته باشید تا برسیم. دنباله شیخ قرینه متصله هست اما تا حال ما صدر و ذیل کلام را با دقت نخوانده بودیم.

«و لا معنى للتشاغل بإيرادها»؛ فعلاً لازم نیست که ما برویم و سندهای آنها را بگوییم.**«و اختلفوا في تأويل الخبر»**؛ این نقلشان که خیلی زیاد است، در تاویل آن هم اختلاف کرده‌اند.**«فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال»**.

> و روي إبن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف:زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.)و روي ابو قلامة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن علي سبعة أحرف:أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.][5]

مجموعاً پنجاه و دو مورد در شعب مختلف در مقدمه تفسیر طبری هست. در این صفحه هم گذاشته‌ام. بعد اشاره میکنند و میفرمایند:

> و قال آخرون:[نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا علي حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممانعاً مما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة

> في القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.] و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:
>
> أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتابة و لا يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.
>
> و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا على الخبر.ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله:إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً و الزقية. و كالصوف المنفوش و كالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ و طلع.
>
> السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله:وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ و جاءت سكرة الحق بالموت.
>
> السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد.
>
> و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه
>
> **[6]**

«و قال آخرون»؛ اين يک قول بود. قول دوم اين است: **«نزل القرآن على سبعة أحرف، أي سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة»**؛ معانى مترادف هستند.

«و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها»؛ يعنى مى‌توانستند مرادف بخوانند. **«ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ملزما مما عرضوا عنه»**؛ پس حال ديگر در مصحف عثمان مترادفات رفته است. ما قبلاً مفصل از اين قول ها صحبت كرديم. يكى براى ابوعبيد قاسم بن سلام بود، يكى براى طبرى بود. مثلاً ازهرى در كتاب خودش محكم حرف ابو عبيد را تأييد مى‌كند. طبرى كه قبل از ازهرى است، در تفسيرش محكم حرف ابوعبيد را رد مى‌كند. عدهاى ديگر مانند مكى، ابن عبد البر محكم حرف طبرى را تثبيت مى‌كنند. ما قبلاً از همه اينها بحث كرده‌ايم.

شاگرد:...

استاد: بله، مقدمه قرطبى خيلى مغتنم است. خيلى نكات مهمى در آن جا دارد.

بعد فرمودند:

«و هو أذي اختاره الطبري. و قال بعضهم»؛ این از این قتیبه شروع می‌شود، ابوالفضل رازی و دیگران را می‌گیرد و تا به زمان ما در بیان زرقانی می‌آید. این جزری ابتدا چه گفت؟ گفت من در این حدیث سی سال فکر می‌کردم. بعد خدا من را به یک وجهی هدایت کرد و بعد دیدم که قبلاً دیگران گفته بودند. این را از مقدمه النشر خواندیم. این همینی است که مرحوم شیخ می‌گوید «اصلح الوجوه». در تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی از شیخ الطائفه نقل می‌کنند که «املح الوجوه» شده. من تبیان ندا‌شتم، یادم می‌آید وقتی می‌خواندم می‌گفتم شیخ چه تعبیری به کار برده، می‌فرماید «املح الوجوه». درحالی‌که «املح» نبوده و در نسخه مجمع به جای «ص»، «میم» نوشته شده.

شیخ چه می فرمایند؟ به وجهی می‌آیند که این قتیبه و ده‌ها نفر دیگر گفته‌اند. وجه بسیار مهمی که این جزری می‌گوید بعد از سی سال به آن رسیدم. این را شیخ سال‌ها قبل از این جزری می‌گویند. می‌گویند: **«و قال بعضهم: وجه الاختلاف في القراءات سبعة»**؛ «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی چه؟ یعنی سبعة انواع من اختلاف القرائات. خیلی جالب است. یعنی در هفت حوزه –بیشتر هم نمی‌شود- و در هفت نوع اختلاف ممکن بوده که قراء اقراءهای مختلفی را روایت کنند؛ علی سبعة احرف. هفت نوع اختلاف.

من در فدکیه یک صفحه مستقل برای همین گذاشته‌ام. قول به اینکه «سبعة احرف» یعنی سبع نوع اختلاف، نه اینکه در یک کلمه هفت قرائت وارد شده باشد. هفت نوع؛ یعنی انواع اختلافات هفت تا است. اینها را مرحوم شیخ می‌گویند که من نمی خوانم. چون از بحثمان فاصله می‌گیریم. تا اینجا می‌رسند:«...و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد» که قول آخر را هم تمام می‌کنند.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

[2]مفاتيح الأصول ص۳۲۲

[3]التبیان ص۶

[4]همان

[5]همان

[6]همان ۸

بازبینی #2
ایجاد شده 15 آوریل 2024 14:21:27 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 مه 2024 10:25:16 توسط ... .